

جغرافیای تاریخی ماسبذان در دوره سلجوقی

محسن رحمتی^۱

چکیده

ماسبذان به عنوان بخشی از ایالت بزرگ جبال در غرب ایران، به واسطه داشتن شرایط مناسب اقلیمی و موقعیت استراتژیک جغرافیایی، از آغاز دوره اسلامی تا حمله مغول همواره مورد توجه خلفا، سلاطین، سرداران و بزرگان کشوری و لشکری بوده و در نتیجه، بخشی از رخداد‌های مهم سیاسی-اجتماعی جهان اسلام در این گستره جغرافیایی حادث شده است. با توجه به تغییر شرایط اقلیمی و جغرافیایی این منطقه، بسیاری از اماکن جغرافیایی قدیمی آن از میان رفته یا تغییر نام داده است و اینک ناآشنا هستند. این مقاله به روش پژوهش تاریخی و با شیوه توصیفی-تحلیلی، ضمن تحدید حدود ایالت ماسبذان، به معرفی اماکن جغرافیایی آن در دوره مورد مطالعه پرداخته است. این پژوهش نشان داد که در دوره مورد پژوهش، از نام ماسبذان برای نامیدن این ناحیه استفاده نشده و در اواخر همین دوره، ماسبذان به عنوان جزئی از کردستان از جبال جدا شده است؛ همچنین در این مقطع، چندین مکان جغرافیایی مهم؛ همچون: سیروان، آدیوخان، قلعه ماهکی، قلعه خولنجان و قریه الرذ در این ناحیه قرار داشته‌اند. مهمتر از هر چیزی در این پژوهش معلوم شد که برخلاف عقیده همه پژوهشگران، قلعه بهار، به عنوان پایتخت کردستان در عهد ایلخانی و مرکز حکومت سلیمان شاه ایوبه، نه در نزدیکی همدان که در ناحیه کوهستانی ماسبذان قرار داشته است.

واژگان کلیدی: جغرافیای تاریخی، جبال، ماسبذان، سیروان.

مقدمه

مطالعه وضعیت جغرافیایی یک منطقه یا مکان خاص در طول تاریخ و تطور آن در گذر زمان که اصطلاحاً جغرافیای تاریخی نامیده می‌شود، یکی از گرایش‌های عمده در مطالعات تاریخی محسوب می‌شود. منطقه جبال از مهمترین مناطق ایران، در طول دوره باستان و قرون نخستین اسلامی است که با نام ماد (مادی، ماه) یا جبال (جبل، کوهستان)، با احتواء نواحی و شهرهای مهم و سوق‌الجیشی، در تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران در آن دوره، نقشی اساسی داشته است. مسافرت‌های فضلی آخرین خسروان ساسانی به شکارگاه‌های منطقه ماه، گویای اهمیت این منطقه در اواخر عهد ساسانی است. با فرار یزدگرد بعد از جنگ قادسیه به این منطقه و از اینجا به سوی خراسان، توجه فاتحان عرب به این منطقه جلب شد؛ چنانکه به پایگاهی برای توسعه فتوحات اسلامی به سوی خراسان و آذربایجان تبدیل گشت؛ لذا از همان زمان، اهمیت ویژه‌ای برای تداوم سلطه اعراب داشت؛ از این رو، باز کاوی شرایط تاریخی و جغرافیایی این ناحیه و یا توابع آن، به صورت تک‌نگاری، می‌تواند در فهم تاریخ گذشته ایران مؤثر باشد.

ناحیه ماسبذان، یکی از نواحی جبال (ماه) است که در متون تاریخی و جغرافیایی، مورد توجه قرار گرفته و علاوه بر وقوع برخی حوادث مهم تاریخی و سیاسی در آن، تفرجگاه خلفای عباسی نیز بوده است؛ همچنین بخشی از راه‌های ارتباطی بین نواحی شرقی جبال و بغداد و بین‌النهرین (مرکز خلافت عباسی)، از ماسبذان عبور می‌کرد. این منطقه، در دامنه جنوب غربی جبال زاگرس، ارتباط تنگاتنگی با عراق داشته و به عنوان پل ارتباطی بین جبال و عراق عمل می‌کرده است. از این رهگذر در متون و منابع متعدد تاریخی و جغرافیایی از شهرها، روستاها و یا قلعه‌های این ناحیه نام برده شده است؛ اما از آنجا که بخش اعظم این شهرها و قلاع از میان رفته‌اند، برای خوانندگان، چندان روشن و واضح نیستند؛ بر این اساس، در این مقاله، کوشش می‌شود تا به روش پژوهش تاریخی و با شیوه توصیفی-تحلیلی، به معرفی نقاط جغرافیایی معتبر منطقه ماسبذان از آغاز دوره سلجوقی تا دوران ایلخانان و تعیین مکان آنها پرداخته شود.

محققان جدید که به تحقیق و بررسی در عرصه جغرافیای تاریخی ایران پرداخته‌اند نیز مطالبی در خصوص جغرافیای تاریخی ماسبذان در قرون نخستین اسلامی تحریر کرده‌اند. حسین قره‌چانلو (۱۳۶۰: ۳۱-۵۲) در مقاله‌ای با عنوان «استان کنونی ایلام و عیلام؛ پژوهشی در جغرافیای تاریخی ماسبذان و مهرجانقدق» به شرح جغرافیای تاریخی این منطقه پرداخته است؛ ولی نویسنده، به کنار هم قرار دادن نوشته‌های جغرافیای‌نویسان متقدم، بسنده نموده و از ارائه تحلیل و بررسی خودداری کرده است. رویکرد صرفاً نقلی، سبب شده است که حتی مؤلف نتواند بین ماسبذان (به عنوان اسم ناحیه) و سیروان (به عنوان شهر مرکزی آن ناحیه) تمایز قائل شود؛ چنانکه ماسبذان را به عنوان شهری در نظر گرفته که بعد از مدتی ویران شده و جای خود را به سیروان داده است. علی‌بیگی (۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۴۲) نیز در



مقاله‌ای با عنوان «جغرافیای تاریخی ولایات ماسبذان و مهرجانقذق و حاکم‌نشین آنها» به چگونگی فتوحات عرب در این منطقه و نقش این ناحیه در تداوم فتوحات پرداخته و درباره جغرافیای سیاسی و اداری آن، فقط به گردآوری داده‌های جغرافیانویسان متقدم و نظرات پژوهشگران جدید بسنده نموده است. مظاهری و همکاران (۱۳۹۳: ۸۵-۱۰۲) نیز در مقاله‌ای با عنوان «زوال ولایت مهرجانقذق بر اساس متون تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی» ضمن بررسی مهرگان‌کده و عوامل مرتبط با زوال آن، در حد دو یا سه سطر، درباره سیروان و ماسبذان مطلب آورده‌اند؛ همچنین اکبری (۱۳۹۴: ۵۵-۷۴)، به تبیین تحولات تاریخی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی ماسبذان و مهرگان‌کده فقط در چهار قرن اول اسلامی پرداخته و درباره حوادث قرون پنجم و ششم هجری و نواحی جغرافیایی و قلاع این منطقه مطلبی نگفته است؛ بنابراین، مقاله حاضر درصدد است تا با بازکاوی متون جغرافیایی و تاریخی، جایگاه، اهمیت و حدود جغرافیایی ماسبذان به تنهایی (و نه مهرگان‌کده) را در دوره سلجوقی تبیین کند و نقاط معتبر جغرافیایی آن؛ اعم از شهر، روستا، قلاع و دژهای بزرگ و نقش آنها در تحولات تاریخی آن دوره را معرفی و تشریح کند.

ماسبذان، وجه تسمیه و ویژگی‌های جغرافیایی آن

بخش‌های غربی و مرکزی ایران، در فاصله رودهای ارس تا کرخه و از دجله تا خوار ری، قلمرو اصلی مادها را تشکیل می‌داد. این بخش از ایران در دوران هخامنشی، با عنوان ماد (ماد)، دومین ایالت معتبر قلمرو هخامنشی بود. از دوران سلوکی، بخش شمالی این منطقه، در حد فاصل رودهای ارس تا قزل‌اوزن، تحت فرمان آتروپاتن مستقل شد و به ماد آتروپاتن یا ماد کوچک معروف گردید. از دوره اشکانی به بعد، عنوان ماد به مای یا ماه تغییر یافت و تا پایان دوره ساسانی یکی از مهمترین ایالات ایران بود. با روی کار آمدن اعراب مسلمان و شیوه اداری خاصی که برای منطقه در نظر گرفته بودند، این منطقه به چند ناحیه همچون: ماه البصره (به مرکزیت همدان یا نهاوند)، ماه الکوفه (به مرکزیت دینور و کرمانشاه)، ماه اسبذان، ماه بهزادان، ماه دینار، مهرگان‌کده، ایغارین، ری و اسپهان تقسیم شد (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۰۶-۱۶۶)؛ بنابراین، در قرون نخستین اسلامی، اگرچه همه این منطقه، از نظر جغرافیایی تحت نام واحد جبال (کوهستان) دانسته می‌شد، از نظر اداری به چند حوزه ماسبذان، مهرگان-کده، ماه الکوفه، ماه البصره قم، ری و اسپهان تقسیم شده بود.

ماسبذان (ماسپتان) از دو جزء «ماه» و «اسبذان» ترکیب یافته است؛ جزء نخست، آشکارا تصحیفی از ماد است که در دوره اشکانی و ساسانی با نام مای یا ماه خوانده می‌شد؛ جزء دوم نیز اسبذان است که به صورت اسپتان (اسپدان) نیز دیده می‌شود و مفهوم آن به طور صریح، دانسته نیست. بلاذری (۱۴۲۱: ۸۵) در توضیح عنوان فرمانروای بحرین در عهد ساسانی، وی را اسبذی خوانده و در تبیین آن، اسبذ را نام مکانی در هَگَر (هَجَر) در سواحل جنوبی خلیج فارس دانسته و منسوب به آن



را اسبذی خوانده است. او اسبذ و اسبذی را به معنای اسب پرست آورده است که تحلیلی عامیانه و غیرقابل پذیرش است. با توجه به ساختار ظاهری واژه، به نظر می‌رسد که بتوان اسبذان (اسپتان) را تلفظی دیگر از اسپهان (مکان سپاهیان) دانست؛ بر اساس این وجه تسمیه و با توجه به موقعیت کوهستانی منطقه؛ همچنین وجود مراتع و چراگاه‌های غنی در آن و در عین حال دسترسی آسان به تیسفون، پایتخت ساسانیان، می‌توان قلعه‌های مستحکم آن را محل نگهداری سپاهیان ساسانی و مراتع آن را چراگاه اسب‌های سلطنتی دانست.

کوهستانی بودن منطقه و وجود دره‌ها، چشمه‌سارها و رودهای فراوان در این ناحیه، شرایط آب و هوایی آن را بسیار مساعد و ممتاز ساخته بود. منطقه ماسبذان از دوران ساسانی تا دوره اسلامی، آب و هوایی خوش داشته است (ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۹؛ ادریسی، بی تا، ج ۲: ۶۷۷)؛ چنانکه در مطالب منقول از قباد، پادشاه ساسانی (۴۸۸-۵۳۱م) آمده، این منطقه، جزء سیزده منطقه دلگشای ایران زمین به حساب می‌آمده است (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱). این امر سبب شده بود تا ناحیه ماسبذان، محل تجمع انواع حیوانات شکاری و جایگاه شکار و تفریح سلاطین و خلفا گردد. با وجود جویبارها و چشمه‌ساران متعدد در این ناحیه، آب در کوه‌ها، بازارها و جلوی خانه‌ها جریان داشت و به سهولت در دسترس ساکنان منطقه قرار می‌گرفت؛ در عین حال نیز امکان توسعه کشاورزی و باغداری را در منطقه فراهم می‌آورد (ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۹)؛ به این ترتیب، ماسبذان یکی از نواحی میوه‌خیز ایران بود که میوه‌های مرغوب در آن تولید می‌شد (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۷۲) و درختان، محصولات و میوه‌های فراوانی از همه نوع، سردسیری و گرمسیری، در این ناحیه به عمل می‌آمد (ادریسی، بی تا، ج ۲: ۶۶۷)؛ همچنین نیلوفر سیروان و نارنج صیمره، شهره آفاق و زیانزد خاص و عام بود (ثعالبی نیشابوری، ۱۴۲۴: ۴۳۲)؛ بدین ترتیب، معلوم است که ماسبذان از ویژگی‌های طبیعی قابل توجهی برخوردار بوده و علاوه بر اهمیت نظامی، از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیز اهمیت داشته است.

حدود جغرافیایی ماسبذان

به رغم آنکه برخی از جغرافیایان و مسافران متأخر، با صراحت، ماسبذان را نام شهر می‌دانند (قزوینی، بی تا: ۲۶۰)، از متون تاریخی و جغرافیایی برمی‌آید که این اسم، بر یک نقطه جغرافیایی مشخص همچون یک روستا یا یک شهر، اطلاق نشده و نام کلی یک ناحیه بوده که بخشی از مناطق غربی سلسله جبال زاگرس را در بر می‌گرفته است. متأسفانه منابع موجود، حدود دقیق این ناحیه را روشن نمی‌کنند. مطابق اشارات مندرج در متون تاریخی و جغرافیایی، ماسبذان به همراه مهرگان کده، حد جنوبی ایالت جبال را تشکیل می‌داده و به تصریح ابوزید بلخی (۱۴۳۱: ۲۷۶) «این منطقه، بین جبال، عراق و خوزستان قرار داشته است». ابودلف نیز در تشریح این ناحیه، به جاری بودن آب از این منطقه به سوی بندینجین خبر داده است (خزرجی، ۱۹۷۰: ۶۴). منابع جغرافیایی اسلامی در تعیین حدود عراق، نواحی حلوان،



خانقین، بندنجین، طب (تیب)، بادریا و باکسایا را جزء عراق بر شمرده‌اند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۶، ۱۳ و ۱۴)؛ اگرچه در دوره اسلامی، حلوان، ضمیمه ایالت جبال شده بود (قدمه بن جعفر، ۱۸۸۹: ۲۴۳؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۵۳)، خانقین، هنوز موجود است و نام تیب نیز هنوز بر رودخانه‌ای که از شمال دهلران به عراق روان است (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۹۸)، باقی مانده است. حلوان نیز که در دوره ساسانی جزئی از عراق محسوب می‌شد و به نام شاذپروز شناخته شده بود (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۴)، نواحی پیرامون سرپل زهاب و قصر شیرین تا سواحل رود دیاله را در بر می‌گرفت. برخی از جغرافیایانویسان نیز حلوان را جزء ایالت جبال به حساب آورده‌اند (همان: ۲۰) به تصریح حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۳۹) «بندنجین همان مندلیجین (بعدها منلیجی، مندلی)، کرسی ایالتی بود که در قرن هفتم با نام لحف خوانده می‌شد و بادریا و باکسایا به همراه ناحیه بیات از توابع آن به شمار می‌رفتند». این عبارات، آشکارا نشان می‌دهد که منطقه ماسبذان در شرق عراق و شمال خوزستان قرار داشته و از طرف شرق و شمال با دیگر نواحی جبال، مماس و مجاور بوده است؛ همچنین از عبارات فوق، می‌توان استنباط کرد که حدود غربی ماسبذان با مرزهای کنونی ایران و عراق از سومار تا دهلران تقریباً منطبق بوده است.

جغرافیایانویسان، در توصیف حدود خوزستان، از شهرها و نواحی واقع در شمال شوش و دزفول یا به عبارت دقیق‌تر، اراضی واقع در شمال رود کرخه، ذکری به میان نیاورده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد که اراضی واقع در شمال کرخه و شمال غربی شوش، جزء خوزستان نبوده و به تصریح برخی از جغرافیایانویسان، این نواحی شمالی، جزء سیمره و سیروان بوده است (ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۲۵۰)؛ به ویژه که مسعودی، صراحتاً ماسبذان و مهرگان کده را در دامنه کبیر کوه نوشته است (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۰)؛ پس می‌توان مرز جنوبی ماسبذان را تا نزدیکی رود کرخه دانست و می‌توان گفت که حدود شمالی و شرقی این ناحیه با دیگر نواحی ایالت جبال، مجاور و مماس بوده است.

رود سیمره از دامنه کوه‌های راسوند و الوند، سرچشمه می‌گیرد و بعد از دریافت شعباتی از اطراف دینور و کرمانشاه، به سوی جنوب، تغییر مسیر می‌دهد و با عبور از دامنه شرقی کبیر کوه، لرستان، پشتکوه و پیشکوه را از یکدیگر جدا می‌سازد. بخشی از مسیر دره این رود در دامنه شمالی کبیر کوه، با نام مهرگان-کده (یا به صورت معرب آن مهرجان‌قذق) معروف بود که کرسی آن - شهر سیمره (صیمره) - نام خود را به این رود نیز داده بود. ویرانه‌های شهر سیمره، امروزه در اطراف دره شهر دیده می‌شود. با توجه به آنکه مهرگان کده و مرکز آن (سیمره) را ناحیه‌ای متمایز از ماسبذان دانسته‌اند و از شاپورخواست، طرهان، کوه‌دشت و الشتر به عنوان شهرهایی مجزا و متفاوت با ماسبذان نام برده‌اند، به خوبی می‌توان دریافت که دره رود سیمره، مرز شرقی ناحیه ماسبذان را تشکیل می‌داده است. مرز شمالی ماسبذان نیز قطعاً با ایالت ماه الکوفه مجاور بوده است؛ اما به دلیل سکوت مطلق منابع، نمی‌توان مرز آن را مشخص کرد. ولی چنانکه در قرون بعد، ماهیدشت و درتنگ، واحدهای سیاسی - اداری مستقلی محسوب می‌شدند، می‌توان همچون لسترنج (۱۳۶۴: ۲۱۸) حدود شمالی آن را دشت



ماهیدشت تصور کرد؛ بنابراین، تردیدی نیست که حدود ماسبذان تقریباً بر حدود استان ایلام امروزی (به استثنای دره شهر و آبدانان) منطبق بوده است یا به عبارت بهتر، صفحات غربی و شمالی منطقه‌ای که امروزه تحت عنوان استان ایلام شناخته می‌شود، در قرون نخستین اسلامی به نام ماسبذان خوانده می‌شده است. در هیچ متنی از دوره سلجوقی، نام ماسبذان ذکر نشده است؛ ولی از اواسط قرن ششم هجری، بخش غربی ایالت جبال، تحت عنوان کردستان معروف شد. توصیفی که حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۱۰۷-۱۰۹) از حدود ایالات کردستان دارد، به وضوح نشان می‌دهد که منطقه ماسبذان نیز در محدوده کردستان قرار گرفته بوده است.

جغرافیای اداری ماسبذان

چنانکه گفته شد، منطقه‌ای که ولایت ماسبذان در آن واقع شده بود، در دوره اسلامی از نظر جغرافیایی، «جبال» نام داشت که از قرن پنجم به بعد، با استیلای سلجوقیان و رسمیت زبان فارسی در دربار آنان، این ناحیه، «کوهستان» نامیده شد که ترجمه دقیق جبال است؛ همچنین این منطقه به نام «پهله» نیز خوانده می‌شد و شامل همدان، ماسبذان، مهرجانقذق و صیمره، ماه بصره (نهایند) و ماه کوفه (دینور و قرماسین) بود (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۰۹). اگرچه برخی تصریح دارند که شهرهای پهله، فقط همین موارد هستند؛ اما برخی ری و اسپهان را هم جزء این بلاد نوشته‌اند و برخی دیگر، آذربایجان را نیز بر آن افزوده‌اند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۵۷؛ یاقوت حموی، ۱۹۷۷، ج ۴: ۲۸۱). به نظر می‌رسد که این نامگذاری از نظر فرهنگی بوده و منسوب به آن را پهلولی می‌گفته‌اند. به خاطر اشتراک لهجه و زبان گفتاری میان ساکنان این شهرهاست که برخی ری، اسپهان و آذربایجان را نیز جزء این محدوده دانسته‌اند.

با توجه به گستردگی این ناحیه، طبیعی است که از نظر اداری به واحدهای کوچکتری تقسیم شده باشد؛ اما اطلاع صریحی در دست نیست که نشان دهد ماسبذان در تقسیمات اداری منطقه چه جایگاهی داشت؟ تابع کدام ناحیه بوده است؟ یا کدام نواحی، جزء توابع آن بوده‌اند؟ گزارش‌های موجود در قرون سوم و چهارم، همیشه نام ماسبذان را در کنار مهرگان کده، مانند دو همزاد، ذکر کرده‌اند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۷: ۴۹ و ۱۲۰؛ ج ۸: ۲۴۸)؛ بنا بر اینکه نحوه ارتباط این دو، به صورت دقیقی معلوم نیست؛ از شیوه اداری منطقه نیز اطلاع صریحی در دست نیست؛ با این حال، تعمق در روایات مربوط به فتوح اسلامی در منطقه شاید بتواند تا حدودی از وضعیت اداری این ناحیه پرده بردارد. مطابق برخی روایات، فتح ماسبذان، اندکی بعد از نبرد قادسیه (۶۱هـ.ق) و طی نبردی سنگین (فتح العنوه) توسط سپاهیان عرب کوفه انجام شده و تا سالها بعد، آن ناحیه همچنان وابسته به کوفه بوده است (طبری، ۱۴۱۸: ج ۳: ۴۴۳). مطابق روایت دیگر، این ناحیه همراه با مهرگان کده، اندکی بعد از فتح دینور، در یک زمان و به یک صورت (فتح به صلح) فتح شده‌اند (بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۰۰ و ۳۰۱). از آنجا که فتح دینور و نهایند نیز به دست سپاهیان کوفه صورت گرفته است، چنین استنباط می‌شود



که ماسبندان از نظر اداری به دینور وابسته بوده و با سقوط دینور، این دو ناحیه نیز با همان شروط (شروط مربوط به صلح دینور با اعراب مسلمان) تسلیم شده‌اند که در این صورت، باید آن ناحیه را جزء ماه‌الکوفه دانست؛ از طرف دیگر، یاقوت حموی (۱۹۷۷، ج ۱: ۵۲) در جایی به صراحت آذیوخان را از توابع نهاوند برشمرده است؛ از این رو، ممکن است به نظر برسد که این ناحیه در قرون نخستین اسلامی از نظر اداری، تابع ماه‌البصره، به مرکزیت نهاوند، بوده باشد؛ ولی اخباری دال بر منازعه اعراب کوفه و بصره بر سر میزان سهمی که از بیت‌المال می‌گرفتند، موجود است که بر اساس آن، اهالی بصره با شکایت به خلیفه، از کم‌بودن میزان اموالی که به آنها داده می‌شد، گلایه کردند و برای حل مشکل، درخواست نمودند تا برخی از سرزمین‌ها و ایالات وابسته به کوفه را به آنها بدهند. در این درخواست به طور صریح گفته بودند که مالیات یکی از سه ماه (ماه دینار، ماه‌الکوفه یا ماسبندان) به بصره داده شود (طبری، ۱۴۱۸، ج ۳: ۵۴۵). این فقره، آشکارا نشان می‌دهد که ماسبندان از دینور و همدان، مستقل و خود، یک منطقه بوده است.

متون جغرافیایی قرن سوم نظیر آثار ابن‌خردادبه و قدامه نیز در شرح وضعیت مالیاتی ایالت جبال، میزان مالیات ماسبندان را متمایز از مالیات مهرگان‌کده، ماه‌الکوفه (به مرکزیت دینور و کرمانشاه)، ماه‌البصره (به مرکزیت همدان یا نهاوند)، ایغارین، قم، ری و اسپهان، ثبت و ضبط کرده‌اند. یعقوبی (۱۸۹۲: ۲۷۰)، خراج ماسبندان و مهرگان‌کده را بر روی هم، در عهد عمر، دو میلیون و پانصد هزار درهم دانسته است. ابن‌خردادبه (۱۸۸۹: ۴۱) همین مورد را سه میلیون و پانصد هزار درهم نوشته؛ ولی قدامه بن جعفر (۱۸۸۹: ۲۴۴)، خراج هر دو ناحیه را تفکیک کرده و هر کدام را به صورت مستقل و مجزا یک میلیون و یکصد هزار درهم نوشته است. این در حالی است که ابن‌خردادبه (۱۸۸۹: ۲۰)، خراج ماه‌الکوفه (دینور) را نیز به صورت مستقل و مجزا سه میلیون و هشتصد هزار درهم نوشته و همان‌جا تأکید کرده است که در عهد ساسانی، خراج کل جبال، آذربایجان، ری، همدان، ماهین، طبرستان، دناوند، ماسبندان، مهرجان‌قذق، حلوان و قومس، ۳۰ میلیون درهم بوده است.

شهرها و نواحی مدنی ماسبندان

ایالت ماسبندان به صورت مشخص به دو بخش جلگه و کوهستان تقسیم می‌شد که بخش جلگه، در سمت غربی آن و در مجاورت با بندنجین قرار داشته و بخش کوهستانی، در سمت شرقی و در کنار رود سیمره واقع بوده است. این منطقه، خود، شامل نواحی کوچکتری بود که نام برخی از آنها به ما رسیده است؛ ولی در خصوص تعیین مکان آنها اطلاعی در دست نیست. از مهمترین نواحی این قسمت، هندف (به‌هندف یا یه‌ه‌ند) بود که در بخش جلگه‌ای ماسبندان و در مجاورت با بندنجین و باکسایا قرار داشت (طبری، ۱۴۱۸، ج ۳: ۴۴۳؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۰؛ ابن‌فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۴۹ و ۶۴). ناحیه دیگر نیز قه‌هور، نام داشت که ساکنان آن را جزء پست‌ترین ساکنان قلمرو ایران



برشمرده‌اند (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱). همچنین رودهایی از این منطقه به سوی عراق و بندینجین روان بود که معروفترین آنها نهر ماسبذان بود (مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۰). به نظر می‌رسد که این نهر بر رود کنگیر امروزی منطبق باشد (اکبری و یاری، ۱۳۹۵: ۲)؛ همچنین از چشمه یا نهر فنجای در این منطقه یاد شده است که آب آن را جز سبک‌ترین آب‌های ایران زمین دانسته‌اند (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۰). با توجه به گستردگی ناحیه ماسبذان و موقعیت ممتاز اقتصادی و ارتباطی آن، شهرها و روستاهای بزرگ و کوچکی در آن وجود داشت که نام آنها در منابع و متون جغرافیایی درج شده است. در ذیل به ترتیب به آنها اشاره می‌شود:

۱. سیروان

بزرگترین شهر ناحیه یا به اصطلاح، کرسی ناحیه ماسبذان، سیروان نام داشت (بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۰۰). نا گفته پیداست که این نام، صورت معرب شیروان است. اهمیت این شهر به حدی بود که در برخی متون، آن را بر همه ناحیه ماسبذان، اطلاق نموده و این ناحیه را به نام سیروان معرفی کرده‌اند. مکان قرار گرفتن این شهر را در نزدیکی رود سیمه نوشته‌اند. ابن خردادبه (۱۸۸۹: ۴۱) و قدامه (۱۸۸۹: ۲۲۶) نیز فاصله این شهر با حلوان را ۷ سکه (حدود ۹۰ کیلومتر) و با سیمه (کرسی مهرگان کده) ۴ سکه (حدود ۵۰ کیلومتر) دانسته‌اند؛ در حالی که فاصله حلوان با شهر زور ۹ سکه بود. به گفته قدامه (همان)، راه مستقیمی بین سیروان و سن سیمه (کوه بیستون) نیز برقرار بود که مسافت آن را ۴ سکه (حدود ۵۰ کیلومتر) نوشته است. یعقوبی (۱۸۹۲: ۲۶۹) و به تبع وی ادریسی (بی تا، ج ۲: ۶۷۷) فاصله سیروان تا سیمه را دو مرحله نوشته‌اند. اصطخری (۱۹۲۷: ۱۹۷) و به تبع وی ابن حوقل (۱۹۶۷: ۳۶۱) نیز فاصله سیروان تا دینور را ۴ منزل نوشته و فاصله آن با سیمه را یک روز راه، ثبت کرده‌اند.

از قدمت و زمان تأسیس این شهر، اطلاعاتی در دست نیست؛ اما در کتیبه‌ای که از پوزور اینشوشیناک در قرن ۲۲ قبل از میلاد، بر جای مانده، از ناحیه‌ای به نام «شیلوان» نام برده شده است که محققان امروزی، به خطا آن را با نواحی پیرامون رود سیروان کنونی در شمال کرمانشاه تطبیق می‌کنند (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۲)؛ اما به دلایلی می‌توان آن را همین سیروان ماسبذان دانست؛ چنانکه معلوم است در طول زمان، «ل» به «ر» تبدیل شده و شیلوان به شیروان تغییر یافته و در متون عربی با تبدیل «ش» به «س»، این نام به صورت سیروان درآمده است. بدیهی است که در این روند، صورت نوشتاری این اسامی تغییر می‌کند؛ اما تلفظ محلی آنها در نزد ساکنان بومی باقی می‌ماند. رود سیروان، هیچگاه شیروان خوانده نشده و در نزد مردم بومی نیز به سیروان موسوم بوده است. در منابع و متون کهن جغرافیایی نیز آن را شاخه‌ای از رود زاب دانسته‌اند (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۳ و ۶۴)؛ ولی ناحیه غرب رود سیمه در تلفظ ساکنان محلی، شیروان خوانده می‌شود.

یعقوبی (۱۸۹۲: ۲۷۰) در قرن سوم، آن را شهری جلیل‌القدر و وسیع دانسته که در بین کوه‌ها و



دره‌ها واقع بوده است. او همچنین از وجود چشمه‌سارهای فراوانی که در وسط شهر جاری بودند و مزارع و روستاها را آبیاری می‌کردند، خبر داده و طول این باغات و مزارع را تا مسافت سه روز راه از شهر نوشته است. «در نیمه اول قرن چهارم، زلزله‌ای بزرگ و سخت در منطقه جبال؛ به‌ویژه در سیروان و صیمره رخ داد» (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۰) که به‌طور مسلم، خسارات زیادی بر آن وارد کرده است؛ چنانکه این شهر، هیچگاه جایگاه سابق خود را بازیافته و سال به سال از رونق آن کاسته شده است؛ در نتیجه جغرافیایونیسان در نیمه دوم قرن چهارم هجری، با ارائه توصیف مختصری با این مضمون که شهری کوچک است که بناهایش از سنگ و گچ ساخته شده و خرمی و آبادانی دارد (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۱؛ ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۸)، از آن یاد کرده‌اند. مقدسی (۱۴۰۸: ۳۰۲)، در اواخر قرن چهارم، از آن با نام سیرواند، یاد کرده و آن را شهری کوچک در نزدیکی لحف دانسته است که آبش از چشمه است و باغ و میوه فراوان دارد و در تعبیری عجیب‌تر، ماسبذان را با صیمره تطبیق داده است. این امر نشان می‌دهد که در اواخر قرن چهارم، سیروان، اهمیت خود را از دست داده و ناحیه ماسبذان به لحاظ اداری با مهرگان - کده ادغام شده و از طریق صیمره (مرکز مهرگان کده) اداره می‌شده است؛ از این رو، می‌توان گفت که اگرچه زلزله قرن چهارم به آبادانی سیروان و صیمره لطمه و آسیب جدی وارد کرد؛ اما آسیب سیروان، جدی‌تر بود و اهمیت خود را از دست داد و این روال انحطاط و تنزل بعد از آن هم تداوم داشت؛ چنانکه در حوادث نیمه اول قرن پنجم، فقط از قلعه سیروان، یاد شده که در تملک خاندان بنی‌عناز قرار داشته، در جریان سلطه سلجوقیان بر این بخش از ایران نیز واجد اهمیت بوده و آخرین امیر بویه، الملک الرحیم (۴۴۰-۴۴۷هـ.ق) در آنجا زندانی شده است (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۹: ۴۹۳، ۵۲۹-۵۳۱، ۵۳۹، ۵۴۵، ۵۷۰، ۶۱۲ و ۶۵۰). وقوع این حوادث تاریخی، استمرار و تداوم حیات سیروان را تا اواسط قرن پنجم مسجل می‌سازد. به‌رغم آنکه ادریسی (بی تا، ج ۲: ۶۷۷) در قرن ششم و جغرافیایونیسان قرن هفتم (یاقوت حموی، ۱۹۷۷، ج ۳: ۲۹۶؛ قزوینی، بی تا: ۲۶۰؛ بغدادی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۷۶۶) همچنان از سیروان نام برده‌اند. عدم ذکر نام این شهر یا قلعه آن در حوادث تاریخی از نیمه دوم قرن پنجم به بعد، نشان می‌دهد که سخنان آنها فقط رونویسی از منابع متقدم است و سیروان در اواخر قرن پنجم از جغرافیای ماسبذان حذف شده بود. امروزه ویرانه این شهر در روستای سراب کلان در نزدیکی شهر لومار در شهرستان سیروان دیده می‌شود. خرابه‌های سیروان، کامل‌ترین بازمانده یک شهر ساسانی به شمار می‌آیند؛ چنانکه «منازل، عموماً عظیم و مصالح آنها از سنگ ملات آهکی فوق‌العاده محکم کوه‌های مجاور» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۵۵ و ۵۶) بوده است. به روایت ادریسی (بی تا، ج ۲: ۶۷۷)، بیشتر خانه‌ها را به مانند دوران ساسانی از گچ و سنگ ساخته بودند که زیبایی‌های خود را داشته و به مانند نوع شهرسازی موصل و تکریت بوده است.



۲. اریوجان

از دومین شهر بزرگ در منطقه ماسبذان، با نام اریوجان (اذیوجان، اریوجان، اریجان) یاد شده است. ابودلف، در توصیف مسیر بین حلوان به سوی سیروان، اول از این شهر نام برده و این نشان می‌دهد که این شهر در شمال ناحیه ماسبذان، بین سیروان و حلوان قرار داشته است. به تصریح یاقوت حموی (۱۹۷۷، ج: ۱، ۱۶۷)، بین این شهر و مقبره المهدی، خلیفه عباسی چند فرسخ فاصله بوده است. از آنجا که مکان مقبره المهدی در شهر کنونی ایلام تعیین شده است (مرادی مقدم و کشتمند، ۱۳۹۰: ۱۷۳-۱۸۱)، می‌توان اریوجان را با ایوان امروزی تطبیق کرد. اریوجان، یکی از شهرهای زیبای ماسبذان بوده که از نظر طبیعی و موقعیت جغرافیایی به سیروان، شباهت داشته و در دشتی میان کوه‌های پر از درخت واقع بوده است (خزرجی، ۱۹۷۰: ۶۴). آتشفشان فعالی در نزدیکی سرزمین اریوجان بوده که آن را تومان می‌خواندند (مسعودی، ۱۴۲۱: ۷۰). این آتشفشان از چهل فرسخ فاصله از حدود بغداد دیده می‌شد. از آنجا که زمین‌های نزدیک آتشفشان‌ها از خاکی مرغوب جهت کشاورزی برخوردار هستند، سطح زراعت در این قسمت اریوجان بالاتر بوده است. وجود آتشفشان باعث شده بود تا انواع معادن گوگرد، زاج، ذغال، کبریت، شوره، نمک، آب‌های معدنی و چشمه‌های آب گرم بسیاری در ماسبذان شکل بگیرد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج: ۲، ۳۵؛ خزرجی، ۱۹۷۰: ۶۴؛ قزوینی، بی تا: ۲۶۰)؛ بنابراین، اریوجان به عنوان دومین نقطه شهر بزرگ ماسبذان، شهرت بسیار داشته و در متون جغرافیایی به کرات از آن نام برده شده است.

۳. الرذ

از معروفترین حوادث تاریخی ماسبذان در قرون نخستین اسلامی، در گذشت سومین خلیفه عباسی، المهدی بالله (۱۵۹-۱۶۹هـ) است که به تصریح مورخان، برای تفرج به ماسبذان رفت؛ ولی در همان منطقه، بیمار شد و در یکی از روستاهای آنجا با نام الرذ در گذشت و در همان‌جا مدفون شد. نام این قریه در منابع مختلف به صورت‌های گوناگون ضبط شده است؛ یعقوبی (۱۴۱۹، ج: ۲، ۲۸۱)، طبری (۱۴۱۸، ج: ۷، ۱۳۶) و یاقوت حموی (۱۹۷۷، ج: ۳، ۴۱) الرذ نوشته‌اند. مسعودی نیز در مروج الذهب (۱۴۰۹ق، ج: ۳، ۳۱۹) ارزن و الران و قریه ردین و در التنبیه و الاشراف (۱۴۲۱: ۳۱۲) الرذ و الراق نوشته است. خلفای عباسی بر گور این خلیفه، مقبره‌ای ساختند که در قرون بعدی، شهره خاص و عام بود و ابودلف در قرن چهارم آن را در قریه الرذ دیده است (خزرجی، ۱۹۷۰: ۶۴). این آرامگاه تا چند دهه قبل در شهر کنونی ایلام همچنان برقرار بود (مرادی مقدم و کشتمند، ۱۳۹۰: ۱۷۳-۱۸۰). این امر نشان می‌دهد که روستای الرذ، به مرور زمان، توسعه یافت و در اوایل عهد قاجار به حسین آباد تغییر نام داد و مرکز حکومت و ایلام پشتکوه گردید. در عهد پهلوی نیز به ایلام تغییر نام داده شد. در متون تاریخی از این قریه با نام براز الروز نیز یاد شده است. موقعیت مستحکم طبیعی این قریه چنان بود



که نخستین حمله سلجوقیان به این منطقه در سال ۴۴۰ هـ.ق، در این روستا در هم شکسته شد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۹: ۵۳۹ و ۵۴۰). در قرون نخستین اسلامی از وجود روستایی با نام قریه الثلج (روستای برف) در این منطقه یاد شده است (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱)؛ همچنین از قریه دیگری با نام ترمان نام برده شده که چشمه آب گرمی داشت که در تابستان‌ها خشک و در زمستان‌ها جاری می‌شد (همان: ۲۱۴). این موارد، گویای اهمیت نواحی روستایی ماسبذان است؛ البته ممکن است هنوز موارد دیگری باشد که به علت تحریر و تصحیف در ضبط اسامی آنها یا به خاطر عدم کفایت داده‌های مؤلفان و مورخان درباره این مناطق، شناسایی آنها دشوار باشد.

۴. قلعه ماهکی

با زوال سیروان در اواخر قرن پنجم در دوران سیطره سلجوقیان و با توجه به رونق زندگی ایلپاتی و ضعف زندگی مدنی که بر همه جای ایران عارض شد، این ناحیه نیز به سرزمین قلعه‌ها تبدیل شد و چندین قلعه در گوشه و کنار این ناحیه سر بر آورد و در متون تاریخی ظاهر شد؛ از آن جمله می‌توان به دزدیلویه، دژماهکی و خولنجان اشاره کرد که اگرچه مکان دقیق آنها روشن نیست؛ اما از آنجا که در شرح حوادث مرتبط با غرب ایران و تکاپوهای خاندان بنی‌عناز از آنها در کنار نام حلوان و بندنجین یاد شده است، می‌توان تصور کرد که برخی از آنها در لابلای کوه‌ها و دره‌های شمال منطقه ماسبذان بوده باشند.

مهمترین این قلعه‌ها، قلعه ماهکی است که مورخان در جریان منازعات سلجوقیان با بنی‌عناز در قرن پنجم هجری، نام آن را در کنار قلعه سیروان، جزء متصرفات خاندان بنی‌عناز ثبت کرده‌اند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۹: ۵۷۰، بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۳). ابن اثیر (۱۳۹۹ق، ج ۱۱: ۱۹۵، ۲۲۹، ۲۴۹، ۳۲۸، ۴۰۹) و راوندی (راوندی، ۱۳۶۳: ۲۸۴ و ۲۸۵) در توصیف منازعات امیران سلجوقی در سال ۵۴۲ هـ.ق، مطلب را به گونه‌ای بیان نموده‌اند که مکان این قلعه را در نزدیکی لحف (یا همان مندلی) نشان می‌دهد. از آنجا که ساخت قلعه در نقاط مرتفع، مستحکم و صعب‌الوصول انجام می‌شده و منطقه لحف دشت و جلگه بوده، می‌توان استنباط نمود که این قلعه نیز در نواحی کوهستانی شرق لحف یا همان ماسبذان قرار داشته است. به تصریح ابن اثیر (۱۳۹۹ق، ج ۱۱: ۲۸۶)، این قلعه، قبل از قرن چهارم وجود داشته و در اوایل قرن چهارم از سلطه مستقیم خلافت عباسی خارج شده و زیر فرمان امیران کرد خاندان حسنویه، بنی‌عناز و سپس امیران ترکمان در آمده است. ترکمانان ایوایی در پایان عهد سلجوقیان، اراضی بین قلمرو خلافت و سلجوقیان را در غرب ایران تصاحب کردند که منطقه ماسبذان نیز در این زمان جزئی از قلمرو ایواییان گشت. از قرن هفتم به بعد، دیگر نامی از قلعه ماهکی ذکر نشده است.



۵. خولنجان

از دیگر مکان‌های ماسبذان که در منابع به آن اشاره شده، قلعه خولنجان است. در شرح حوادث تاریخی، از این قلعه در میان متصرفات بنی‌عزاز و در نزدیکی لحف و بندنجین یاد شده (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۹: ۴۶۴ و ۴۶۵؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، ج ۲: ۸۵۷) است که مکان آن به تحقیق معلوم نیست؛ اما با توجه به آنکه در نزدیکی بندنجین واقع بوده و به تصریح مورخان، قلعه داشته است، می‌توان مکان آن را در دامنه غربی کوهپایه‌های ماسبذان دانست؛ زیرا که قلعه‌ها به طور معمول در مناطق کوهستانی و لابه‌لای دره‌ها و کوه‌های صعب‌العبور ساخته می‌شدند و از آنجا که در بندنجین چنین زمینه‌ای وجود نداشته است، به ناچار بایستی مکان خولنجان را در کوه‌های شرق بندنجین تصور کرد که جزء ناحیه کوهستانی ماسبذان است؛ همچنین در جریان منازعات بنی‌عزاز و سلجوقیان از چند قلعه دیگر؛ همچون کلکان، دزدیلویه و ارنبه نیز یاد شده (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۹: ۴۶۴، ۵۳۸) است که به احتمال قوی و بر اساس توصیف این‌اثیر از مکان‌های منازعه، این قلعه‌ها نیز در ماسبذان قرار داشته‌اند.

۶. قلعه وهار (بهار)

مستوفی (۱۳۶۲: ۱۰۷) در میان شانزده ولایت کردستان، یکی را هم به بهار اختصاص داده و آن را قلعه‌ای دانسته که دارالملک سلیمان‌شاه ایوه بوده است. نخستین بار، لسترنج (۱۳۶۴: ۲۰۱-۲۰۹) کوشید تا ضمن تبیین حدود کردستان، به تعیین مکان شهرها، قلاع و روستاهای آن بپردازد. اتکای صرف وی بر داده‌های حمدالله مستوفی، او را از نیل به هدف؛ یعنی تعیین حدود این ایالت و تعیین جای نام‌ها بازداشت؛ چنانکه کرسی این ایالت؛ یعنی قلعه بهار را به خطا با شهر بهار همدان تطبیق کرد. از آن پس نیز هر یک از محققان و مصححان متون قدیمی که به تناسب موضوع خود به این امر پرداخته‌اند با بازنویسی مطالب لسترنج، شهر بهار همدان را جزئی از کردستان به حساب آورده‌اند (جوینی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۵۴، ۴۵۵ و ۴۵۸؛ رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۲۱۵؛ رشید یاسمی، بی تا: ۱۹۸؛ محقق، ۱۳۸۳، ج ۱۳: ۱۰۲؛ سلیمانی، ۱۳۸۳، ج ۱۳: ۸۱؛ ریاحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۶۹۲). این روایت مستوفی، هیچ داده‌ای را جهت تعیین مکان بهار به دست نمی‌دهد؛ به همین جهت استنتاج محققان قبلی، مبنی بر تطبیق وهار با بهار همدان، به چند دلیل نمی‌تواند مقبول باشد:

۱- مستوفی (۱۳۶۲: ۱۰۸) تصریح دارد که بهار، قلعه بود؛ البته او به وضوح میان قلعه و قصبه، تمایز قائل بوده و در شرح هرسین آورده است که «قلعه در وسط و قصبه هرسین در پای قلعه قرار دارد»؛ ولی برای بهار از وجود قصبه، خبری به دست نمی‌دهد و این بدان معناست که بهار فقط یک قلعه بوده و در آن زمان قصبه و شهر نداشته است؛ همچنین روشن است که قلعه معمولاً حالت دفاعی داشته است و بر روی تپه‌ها و جاهای بلند ساخته می‌شد تا بر نواحی اطراف، مسلط و در هنگام حمله



دشمن قادر به دفاع باشد (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ۲۶۷). دشت هموار بهار در شمال همدان، چنین ویژگی ندارد. ۲- همچنین، فاصله شهر بهار با همدان، فقط سه فرسخ است. از طرفی، می‌دانیم که همدان در طول قرون متمادی از مهمترین شهرهای ناحیه غرب ایران و در عهد آل بویه و سلجوقیان به عنوان یکی از پایتخت‌های آن سلاطین به شمار می‌رفته است. آخرین سلاطین سلجوقی نیز در آنجا مستقر بودند و خوارزمشاهیان بعد از سقوط سلجوقیان و غلبه بر منطقه جبال، همچنان همدان را به عنوان دارالملک آن منطقه حفظ کردند (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۷۵-۳۸۹). حال اگر قلعه هار را با بهار همدان یکی بدانیم، این پرسش، مطرح می‌شود که سلاطین سلجوقی و والیان خوارزمشاهی همدان، چگونه اجازه داده بودند که سلیمان‌شاه ایوه، مرکز قلمرو خود را در بیخ گوش آنها دایر کند؟ و در این صورت، خط مرزی بین قلمرو سلاطین سلجوقی و قلمرو ایوه کجا قرار می‌گرفت؟ ۳- علاوه بر این، مطابق داده‌های جغرافیایان و مسلمانان، همدان به عنوان یک شهر بزرگ، فضای گسترده‌ای را تا شعاع چند صد کیلومتر، تحت اداره داشت. ابن فقیه (۱۸۸۵: ۲۳۹)، محدوده همدان را با ۲۴ رستاق از کرج ابودلف تا سیسر (سنندج و بیجار) و از گردنه اسدآباد تا ساوه می‌داند. همه جغرافیایان و مسلمانان بعدی و در رأس آنها یاقوت حموی (۱۹۷۷، ج ۵: ۴۰۷-۴۱۰) نیز که معاصر با سلیمان‌شاه ایوه بود، آن را تأیید و تصدیق می‌کنند. توصیف مستوفی (۱۳۶۲: ۷۱ و ۷۲) از همدان نیز مؤید همین قضیه است به گفته او: همدان «پنج ناحیه دارد: اول، فریوار و در حوالی شهر است با دو فرسنگی هفتاد و پنج پاره دیه است و شهرستانه و لالچین (لالجین) و فخرآباد و قاسمآباد و کوشک باغ معظم قرای آن و ولایت ماشانرود که نسخه خلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب فریوار است و نه پاره دیه همچون یک باغ ...؛ ناحیه دوم، از ماوین، چهل و یک پاره دیه است و دیه درودا و آقآباد و تبعآباد و گردآباد و مارمهان و فامیتی معظم قرای آن؛ ناحیه سوم، شراهین چهل پاره دیه است و اورهن و فامره و کومجان و میلادجرد و اسطه و اشود معظم قرای آن؛ ناحیه چهارم، اعلم سی و پنج پاره دیه است؛ ناحیه پنجم، سردرود و برهند رود است بیست و یک پاره دیه است»؛ بنابراین به صراحت پیداست که ناحیه فریوار از دو فرسنگی همدان، شروع شده و تا گردنه اسدآباد و سیسر (سنندج و بیجار) امتداد داشته و بهار هم جزئی از این ناحیه به شمار می‌رفته است. از آنجا که نام لالچین (در سه کیلومتری بهار) در آن ذکر شده، معلوم است که در آن زمان، بهار همدان، یا اصلاً وجود نداشته یا از لالچین هم کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر بوده که نامش ذکر نشده است. ۴- علاوه بر این، چنانکه در بالا اشاره شده، مستوفی، در توصیف حدود کردستان، شرقی‌ترین مرز کردستان را در دینور و کنگاور دانسته و شهرهای اسدآباد، تویسرکان و نهاوند را جزء عراق عجم برشمرده است. در این صورت، بهار همدان در فاصله بیش از ده فرسخی در شرق اسدآباد، چگونه می‌توانسته است جزء کردستان باشد؟ و اگر چنین بوده، به این معناست که سلیمان‌شاه، مرکز قلمرو خود را در نقطه‌ای خارج از قلمرو خود، مستقر ساخته است که با عقل و منطق سازگار نیست. معقول و معمول است که حکمرانان، محل فرمانروایی یا به اصطلاح،



پایتخت خود را در مرکز قلمرو تحت فرمان خود مستقر سازند که هم بتوانند با دسترسی مناسب بر همه اقطار قلمرو خود، فرمان برانند و امور را کنترل کنند و هم در هنگام خطر و حمله دشمن، از آسیب‌های آبی، در امان مانند و فرصت دفاع داشته باشند؛ لذا در اکثر حکومت‌ها، مرکز قلمرو از نقاط مرزی، فاصله داشته است؛ حال، وقتی قلمرو کردستان از خانقین تا کنگاور امتداد داشته است؛ چرا باید سلیمان‌شاه، مرکز خود را در جایی خارج از قلمرو خود (یا به فرض محال در شرقی‌ترین نقطه قلمرو خود) و در مجاورت با حکمرانان سلجوقی و خوارزمشاهی همدان مستقر سازد؟ در عین حال، به تصریح مورخان، مغولان در حمله نخست خود در سال ۶۱۷ هـ.ق که به دنبال سلطان محمد خوارزمشاه آمده بودند، همدان را تصرف کردند؛ یک بار، اهل همدان مطیع شدند و شهر را تسلیم کردند؛ اما چند ماه بعد، شورش کردند و توسط مغول قتل عام شدند (جوینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ۱۱۵ و ۱۱۶)؛ در حالی که سلیمان‌شاه، تا حدود چهل سال بعد با مغولان، مبارزه می‌کرد؛ به‌ویژه در سال ۶۴۰ هـ.ق، از قلعه و هار در مقابل حمله سپاهیان اتابک لر کوچک که از حمایت مغول‌ها برخوردار بودند (رحمتی، ۱۳۹۳: ۹۴-۹۷)، محافظت کرد. با این دلایل، روشن است که دارالملک سلیمان‌شاه را نمی‌توان با بهار همدان تطبیق داد و لازم است آن را در جایی دیگر از قلمرو وسیع کردستان جستجو کرد. ۵- همچنین، حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱) در شرح جغرافیای ایالت کردستان در عهد ایلخانی، رود زاب را مرز شمالی آن و این ایالت را از جنوب با خوزستان همسایه دانسته است و از آنجا که هم شمالی‌ترین نقاط خوزستان را اندیمشک، شوش و دزفول دانسته و هم سرچشمه رود بیات (امروزه تیب) را در کردستان دانسته است (همان: ۲۲۹) به خوبی پیداست که منطقه ماسبذان را در عهد ایلخانی جزء قلمرو کردستان به شمار آورده است؛ اما به طرز خیلی عجیبی در هنگام ذکر و شرح شهرها و نقاط مدنی کردستان عهد ایلخانی، هیچ یک از آنها را در این منطقه، تعیین مکان نکرده است. با توجه به آنکه منطقه ماسبذان در قرون پنجم و ششم، سرزمین قلاع مستحکم بوده و آبادانی قابل توجهی داشته است، نمی‌توان پذیرفت که هیچ نقطه شهری و مدنی‌ای نداشته و هیچ یک از شهرهای ۱۶ گانه‌ای که مستوفی ذکر کرده در ماسبذان نبوده است.

دو مورخ بزرگ هم عصر با مستوفی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و ابن فوطی، نیز در شرح منازعات اتابک لر کوچک با سلیمان‌شاه ایوه، از قلعه بهار با عنوان کردی آن (وهار) یاد کرده‌اند. به گفته ابن فوطی (۱۹۹۷: ۲۳۰)، در سال ۶۴۰ هجری، حسام‌الدین اتابک لر کوچک که به تابعیت از خان مغول تن داده بود، با ایلات تحت فرمان خود و همچنین با کمک گرفتن از مغولان، به منطقه لحف حمله برده؛ سپس از آنجا به قلعه بهار رفته و آن را در محاصره گرفته است. به روایت رشیدالدین (۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵)، «سلیمان‌شاه ایوه که در این زمان، سپهسالار دربار خلافت بود، برای نجات قلعه بهار از محاصره لرها، دست به کار شد و با کسب اجازه از خلیفه، به سوی دشمن رفت. وقتی به حلوان رسید، لشکریان فراوانی به او پیوست؛ سپس با اتابک لر در محلی به نام سهر جنگید و او را



به قتل رساند و سرش را بر دروازه خانقین نصب کرد». توجه به نقاط جغرافیایی مورد توصیف در این دو روایت، می‌تواند در تعیین محل قلعه و هار به ما کمک کند. این دو روایت، تصریح دارند که مهاجمان لر کوچک به منطقه لحف، حمله کرده بودند. به گفته مستوفی، لحف، نام دیوانی منطقه کوهپایه در شرق عراق است که مهمترین شهر آن، بندنجین (بعدها مندلیجین و امروزه مندلی) است؛ همچنین نیک می‌دانیم که قلمرو اتابک لر کوچک فقط تا رود سیمره بوده است و برای رسیدن به لحف و خولجان، حتماً بایستی از منطقه پشتکوه عبور می‌کردند که جزء قلمرو کردستان و سلیمان‌شاه بود. محل نزاع سلیمان‌شاه با اتابک نیز سهر گفته شده که به نظر می‌رسد تصحیفی از سیمره باشد (سهر، سمر، سمر، سیمره)؛ زیرا به تصریح مورخ، سلیمان‌شاه بعد از غلبه بر اتابک لر، دو قلعه از ایشان را تصرف کرد؛ یکی، قلعه شیگان و دیگر، قلعه دزیر شاپورخواست (همان: ۸۵۷). ویرانه‌های قلعه شیگان، امروزه با نام تپه سیکان در نزدیکی ویرانه‌های شهر سیمره (دره‌شهر کنونی) دیده می‌شود (ایزدینا، ۱۳۵۰، ج ۲: ۴۱۰-۴۱۹). قلعه دزیر نیز در مرکز شاپورخواست، واقع و با قلعه فلک‌الافلاک امروزی در خرم‌آباد قابل تطبیق است (همان: ۴۸-۵۶)؛ البته حمدالله مستوفی (۱۳۶۴: ۵۵۶)، محل درگیری آن دو را دهلیز نوشته است که گویا تصحیف دهلیران (دهلران) باشد؛ در هر صورت، تأمل در نام‌های جغرافیایی در این روایات، نشان می‌دهد که این اماکن جغرافیایی به هم نزدیک بوده‌اند. وقتی لحف، خانقین، حلوان، سیمره (یا حتی دهلران) در یک منطقه نزدیک به هم قرار داشته‌اند، چه دلیلی دارد که بهار در یک فاصله ۶۳ فرسخی (حدود ۴۰۰ کیلومتر) از این منطقه قرار داشته باشد (همان، ۱۳۶۲: ۱۶۵). به تصریح ابن فوطی، مهاجمان بعد از غارت لحف به بهار تاختند؛ بنابراین، باید بهار در همان نزدیکی بوده باشد؛ و گرنه چگونه مهاجمان از اطراف مندلی یکباره به سوی همدان رفته و بهار را در محاصره گرفته‌اند؟ همچنین به تصریح رشیدالدین، سلیمان‌شاه برای نجات بهار به منطقه حلوان رفت و با پیوستن نیروهای وفادار به او، با اتابک لر درگیر شد. اگر واقعاً قلعه بهار، همان بهار همدان باشد، چگونه مورخ، شرح عبور سلیمان‌شاه و لشکرش از حلوان تا همدان را نگفته است؟

چنانکه دیده شد، منطقه ماسبدان با داشتن آب و چشمه‌های کافی در طول قرون نخستین اسلامی از نقاط آباد ایالت جبال به حساب می‌آمده و از زندگی شهری و مدنی قابل توجهی برخوردار بوده است. نمی‌توان پذیرفت که در پایان قرن ششم و با غلبه ترکمانان ایوایی، یکباره مدنیت از آنجا رخت برپسته و هیچ نقطه آبادی در آن نمانده باشد؛ از طرفی دیگر، چنانکه گفته شد، موقعیت کوهستانی منطقه به وجود برخی قلاع و حصانت آنها در برابر مهاجمان در این منطقه کمک می‌کرد و از آنجا که بهار نیز فقط قلعه (و نه قصبه) بوده است، به راحتی می‌توان تصور کرد که در منطقه کوهستانی مثلث شکل واقع در بین رود سیمره، مندلی و حلوان قرار داشته است و این شرایط طبیعی، امکان ایجاد یک قلعه صعب‌الوصول و قابل دفاع را فراهم می‌کرد. منابع بعد از عهد ایلخانی، نامی از



این قلعه نبرده‌اند و این احتمالاً بدان خاطر است که بعد از غلبه مغول بر این ناحیه، آن قلعه، ویران شده یا با نام دیگری به حیات خود ادامه داده است. در ارتفاعات غرب ایلام نیز روستایی کوهستانی با نام کردی اواره (Avare) وجود دارد که به فارسی، آن را بهارستان می‌نامند که می‌تواند با نام قلعه هار مرتبط دانسته شود؛ بدین ترتیب، معلوم است که سلیمان‌شاه با ساخت (یا تعمیر) قلعه مستحکم بهار در ناحیه ماسبذان و نیز با استفاده از شرایط کوهستانی و طبیعی آن منطقه، توانست بیش از ۴۰ سال در مقابل مغول‌ها مقاومت کند و از نفوذ و ورود سربازان مغول به بین‌النهرین و بغداد جلوگیری نماید.

نتیجه‌گیری

ولایت ماسبذان به عنوان بخشی از ناحیه جبال (کوهستان)، حائل میان منطقه کوهستانی زاگرس میانی و جلگه پست بین‌النهرین بود که از شمال به جلگه ماهیدشت و کوه‌های سرپل زهاب و از جنوب به حوضه رود کرخه محدود می‌شد. از شرق نیز تا دره رود سیمره و از غرب تا عراق را در بر می‌گرفت. این منطقه که امروزه بخش اعظم استان ایلام را شامل می‌شود، در قرون نخستین اسلامی، ماسبذان نامیده می‌شد. ماسبذان از منظر جغرافیای طبیعی، از دو ناحیه دشت و کوهستان تشکیل شده بود؛ به همین خاطر از خوش آب و هواترین نقاط ایران در عهد باستان و قرون نخستین اسلامی به شمار می‌رفت. با توجه به اشتراکات فرهنگی ساکنان این ناحیه با مناطق مجاور خود، جزئی از بلاد پهلوی نیز به شمار می‌رفت. شرایط اقلیمی مناسب، موقعیت استراتژیک آن بر سر راه ارتباطی ایران مرکزی با عراق، نزدیکی به پایتخت (تسیفون و بعدها بغداد)، داشتن مراتع و شکارگاه‌های غنی، موقعیت مستحکم و صعب‌الوصول طبیعی، از وجوه اهمیت این ناحیه در طول دوره تاریخی از اسلام تا حمله مغول در این ناحیه هستند؛ بنابراین، حوادث فراوان و متعدد تاریخی در این ناحیه، حادث شده و نام شهرها، روستاها و قلاع این منطقه را در متون تاریخی و جغرافیایی جاودانه ساخته است. این پژوهش نشان داد که علاوه بر شهر و قلعه بزرگ و مشهور سیروان، شهر آذیوخان، روستای الرذ، قلعه ماهکی و قلعه خولنجان از نقاط معتبر این ناحیه بوده‌اند؛ همچنین در این مقاله، معلوم شد که برخلاف آنچه تاکنون همه پژوهشگران پنداشته و نگاشته‌اند، قلعه هار (بهار) به عنوان پایتخت بزرگترین مخالف مغولان؛ یعنی امیر شهاب‌الدین سلیمان‌شاه ایوه در این منطقه قرار داشته و او به پشتوانه موقعیت طبیعی منطقه و استحکام قلعه بهار، بیش از ۴۰ سال از ورود مغول‌ها به بین‌النهرین جلوگیری کرده است.



منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی؛ (۱۳۹۹ق)، الکامل فی التاریخ، تحقیق کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارالصادر.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد؛ (۱۹۶۷)، صوره الارض، تحقیق کرامرز، لیدن: بریل.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله؛ (۱۸۸۹)، مسالک الممالک، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
- ابن رسته، احمد بن عمر؛ (۱۸۹۲)، الاعلاق النفیسه، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فقیه همدانی، ابی بکر احمد بن محمد؛ (۱۸۸۵م)، مختصر کتاب البلدان، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد؛ (۱۹۹۷)، الحوادث الجامعه والتجارب النافعہ فی المأثه السابعه، حققه و علق علیه بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رؤوف، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- ادریسی، محمد بن محمد بن عبدالله؛ (بی تا)، نزہه المشتاق فی اختراق الآفاق، قاهر: مکتبه الثقافه الدینیہ.
- اصطخری ابی ابراهیم بن محمد؛ (۱۹۲۷)، مسالک الممالک، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
- اکبری، مرتضی و سیاوش یاری؛ (۱۳۹۵)، «نقش رودخانه‌های مرزی در روابط اسران و عراق از دوره پهلوی تا آغاز جنگ تحمیلی (مطالعه موردی: کنگیر و کنجان چم در استان ایلام)»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۸، صص ۱-۲۰.
- اکبری، مرتضی؛ (۱۳۹۴)، «بررسی و تحلیل جایگاه ایالات ماسبدان و مهرجانقدق (ایلام) در دوره خلافت عباسی»، فرهنگ ایلام، دوره شانزدهم، شماره ۴۶-۴۷، صص ۵۵-۷۴.
- ایزدپناه، حمید؛ (۱۳۵۰)، آثار باستانی و تاریخی لرستان، تهران: انجمن آثار ملی.
- بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین؛ (۱۳۷۷)، شرفنامه، به اهتمام ولادیمیر ویلیامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.
- بغدادی، صفی‌الدین عبدالعزیز؛ (۱۴۱۲)، مرصد الاطلاع علی اسماء امکنه و البقاع، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه.
- بلاذری احمد بن یحیی؛ (۱۴۲۱)، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- بلخی ابوزید احمد بن سهل؛ (۱۴۳۱)، البدء و التاریخ، تحقیق سمیر شمس، بیروت: دارصادر.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد؛ (۱۴۲۴)، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: مکتبه العصریه.
- جونی، عظاملک؛ (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: ندیای کتاب.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب؛ (۱۳۶۲)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- خزرچی، ابودلف مسعر بن مهلهل؛ (۱۹۷۰)، رساله الثانیه، تصحیح محمد منیر مرسی، قاهره: عالم الکتب.
- راولینسون، هنری؛ (۱۳۶۲)، سفرنامه راولینسون، ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران: آگاه.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان؛ (۱۳۶۳)، راحه الصدور و آیه السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی.
- رحمتی، محسن؛ (۱۳۹۳)، «سلیمان شاه ایوه و حمله مغول»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۸۱-۱۰۴.
- رشید یاسمی، غلامرضا؛ (بی تا)، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، تهران: کتابخانه‌ی آثار جاویدان.
- رشیدالدین فضل‌الله؛ (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- ریاحی، و حید؛ (۱۳۷۵)، «بهار»، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- سلیمانی، محسن؛ (۱۳۸۳)، «بهار»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر؛ (۱۴۱۸)، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق عبدأعلی مهنا، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- علی‌بیگی، حسین؛ (۱۳۹۱)، «جغرافیای تاریخی ولایات ماسبدان و مهرجانقدق و حاکم‌نشین آنها»، تاریخ نو، سال دوم، شماره ۴، صص ۱۲۳-۱۴۲.
- قدامه بن جعفر؛ (۱۸۸۹)، الخراج، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
- قره‌چانلو، حسین؛ (۱۳۶۰)، «استان کنونی ایلام و عیلام؛ پژوهشی در جغرافیای تاریخی ماسبدان و مهرجانقدق»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۳۵ و ۳۶، صص ۳۱-۵۲.
- قزوینی، زکریا بن محمد؛ (بی تا)، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر.
- کامرون، جورج؛ (۱۳۶۵)، ایران در سینه‌دهم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.
- لسترینج، گای؛ (۱۳۶۴)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- محقق، سیمین؛ (۱۳۸۳)، «بهارلو»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- مرادی مقدم، مراد و ناهید کشتمند؛ (۱۳۹۰)، «سرگذشت مقبره المهدی بالله در شهر ایلام»، نامه تاریخ پژوهان، سال هفتم،



شماره ۲۵، صص ۱۶۶-۱۸۳.

- مردوخ کردستانی، محمد؛ (۱۳۷۹)، تاریخ مردوخ، تهران: کارنگ.
- مستوفی، حمدالله؛ (۱۳۶۲)، نزهه القلوب، به اهتمام گای لیسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- _____؛ (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ (۱۴۰۹ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.
- _____؛ (۱۴۲۱)، التنبيه و الاشراف، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- مشیرالدوله، میرزا جعفرخان؛ (۱۳۴۸)، رساله تحقیقات سرحدیه، به اهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مظاهری، خداکرم، حسین زینی‌وند و بهرام کریمی؛ (۱۳۹۳)، «زوال ولایت مهرجانقدق بر اساس متون تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی»، مجله پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال چهارم، شماره ۲، صص ۸۵-۱۰۲.
- مقدسی، محمد بن احمد؛ (۱۴۰۸)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله؛ (۱۹۷۷)، معجم البلدان، تحقیق و وستفلد، بیروت: دار صادر.
- یعقوبی، احمد ابن ابی واضح؛ (۱۸۹۲)، البلدان، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.